

معناشناسی واژه «مرض» در قرآن برپایه روابط هم‌نشینی

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۲۱

باقر ریاحی مهر؛ دکتری قرآن و مستشرقان جامعه المصطفی العالمیه
لیلا ابراهیمی؛ کارشناس ارشد دانشگاه علامه طباطبایی تهران (نویسنده مسئول)
مهدی درستی؛ دانش آموخته سطح ۳ حوزه علمیه قم

چکیده

ماده «مرض» یکی از واژگان قرآنی است که در قرآن ۱۳ مرتبه به کار رفته و در همه موارد با کلمه «قلب» در قالب «فی قلوبهم مرض» هم‌نشین شده است. این پژوهش با روش معناشناسی که نگاه تحلیلی و دقیق به متن است، به تبیین معنای «مرض» و استخراج مؤلفه‌های معنایی آن از قرآن پرداخته است. بررسی هم‌نشینی‌ها و تحلیل محتوی و سیاق آیاتی که واژه «مرض» در آنها استعمال شده است، نشان می‌دهد که واژه مرض جانشین و مترادف واژه نفاق نیست؛ بلکه این کلمه در کاربرد قرآنی در مقابل کلمه «سلیم» قرار گرفته و به معنای اعتقاد و ایمان سطحی، سست و ضعیف است. بنابراین می‌توان گفت که مفهوم قرآنی واژه «مرض»، تاریکی و ظلمتی است که در اثر ایمان ضعیف در قلب گروهی افراد در میان مسلمانان به وجود می‌آید.

کلید واژه‌ها: قلب مریض، قلب سلیم، نفاق، ضعیف الایمان.

طرح مسأله

فهم و درک معنای واقعی آیات و یا به بیان دیگر مراد واقعی خداوند از مسائلی است که پس از نزول قرآن از اهمیت بسزایی برخوردار است. یکی از روش‌های نوین برای تبیین و بررسی مفاهیم و واژگان قرآنی، علم معناشناسی است. ایزوتسو زبان‌شناس ژاپنی، معناشناسی را تحقیق و مطالعه تحلیلی درباره واژگان کلیدی زبان تعریف کرده است. (ایزوتسو، ۱۳۹۱: ۴) در معناشناسی از طریق کشف حوزه معنایی واژگان بنا بر روابط آنها در شبکه‌های معنایی، معانی واژگان تبیین می‌گردد. اگرچه در ظاهر، کلمات استفاده شده در قرآن پراکنده به نظر می‌رسد؛ ولی این نکته را باید مد نظر گرفت که واژگان قرآنی در یک آیه یا آیات در مجموعه‌ای معنادار قرار دارند. در اینصورت می‌توان یک ارتباط منطقی و هوشمند میان واژه‌های مرتبط و هم‌نشین پیدا کرد که در ارائه معنای دقیق کلمه نقش بسزایی دارد. تعبیر «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» پربسامدترین عبارتی است که واژه «مرض» در آن با واژه قلب هم‌نشین شده است. این پژوهش بر آن است تا مفهوم «مرض» را از نگاه معناشناسی و براساس روابط هم‌نشینی و جانشینی بررسی کند و مؤلفه‌های معنایی آن را روشن سازد تا به مفهوم دقیق و روشن‌تری از واژه مرض برسد. برای دستیابی به چنین هدفی در گام نخست آیات حاوی صورت‌های مختلف ریشه مرض شناسایی شد؛ سپس روابط هم‌نشینی و جانشینی مرض در این آیات بررسی شد.

سلامتی یکی از ابعاد مهم زندگی انسان است که در قرون مختلف در دو بعد جسمانی و روانی مطرح بوده است. بدن انسان گاهی سالم است و گاهی این سلامتی به دلایل گوناگونی دچار نقص و اختلال شده و انسان دچار مریضی می-

شود. بیماری نیز مثل سلامتی گاهی مربوط به جسم است و گاهی مربوط به قلب و روح انسان. گاهی آنقدر قلب صاف و خالص می‌شود که تعبیر قلب سالم در وصف آن به کار برده می‌شود و گاهی آن چنان آلوده و کدر می‌شود که با تعبیر قلب مریض توصیف می‌شود. می‌توان گفت که منشأ بسیاری از خلق‌وخوهای نامتناسب و رنج‌های جامعه انسانی همین بیماری‌های قلبی و روحی است. در جوامع اسلامی نیز افرادی هستند که بخاطر سالم نبودن قلوبشان براحتی تسلیم ظواهر حیات دنیوی شده و از شیوه‌های گوناگون در جهت تضعیف حکومت اسلامی تلاش می‌کنند. قرآن نیز به بیماری قلبی و روحی اهمیت داده و در مواردی بسیاری با تعبیرات گوناگون سخن گفته است. یکی از تعبیرهای قرآن از بیماری، واژه مرض است. با توجه به ابهام و اختلاف آرایی که در میان مفسران درباره مفهوم و مصداق واژه مرض وجود دارد؛ سؤال اصلی بحث این است که منظور از واژه مرض چیست و دارای چه ویژگی‌هایی است؟ برای دستیابی به چنین هدفی، قرآن منبع اصلی این پژوهش است تا در کنار منابع لغوی و تفسیری مبتنی بر روش اسنادی - کتابخانه‌ای، محقق به تحلیل متن دست زده و برای این کار به بررسی مفاهیم هم‌نشین با واژه مرض می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

مبنا و ریشه روش معناشناسی به ایزوتسو زبان شناس معاصر برمی‌گردد که در دو کتاب ایشان با عنوان «مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن» و «مفهوم ایمان در کلام اسلامی» مطرح و به کار گرفته شده است. سپس این شیوه ایزوتسو توسط شینیا

ماکینو در حوزه شناخت معنایی درباره آفرینش و رستاخیز انجام شده است. در میان محققان اسلامی صالح عضیمه به کار معناشناسی واژگان قرآن اقدام کرده است. (المصطلحات القرآنیة، ترجمه حمید رضا نگهبان، حسین سیدی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶) در قالب مقاله نیز تعداد زیادی از واژه‌های قرآنی از قبیل ذکر (معناشناسی واژه ذکر در قرآن کریم، سهراب مروتی و سارا ساکی، فصلنامه آموزه-های قرآنی، ش ۱۷، ۱۳۹۲)، جهل (معناشناسی واژه جهل در قرآن کریم، علی رفیعی و حسن عبداللہی، فصلنامه مطالعات قرآنی، ش ۲۰، ۱۳۹۳)، جسد (معناشناسی واژه جسد در قرآن کریم، احمد زارع زردینی، فصلنامه کتاب قیم، ش ۹، ۱۳۹۲)، احسان (معناشناسی واژه احسان در قرآن، وحیده فخار نوغانی، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ش ۱، ۱۳۹۲)، کبد (تحلیلی بر معناشناسی واژه کبد در قرآن کریم با الهام از روش توشیهکو ایزوتسو، احمد اسدی، محبوبه غلامی و شعبان نصرتی، فصلنامه ذهن، ش ۶۷، ۱۳۹۵) و غیره چاپ و منتشر شده‌اند؛ اما واژه «مرض» از دیدگاه معناشناسی مورد بررسی قرار نگرفته است. هر چند در قالب مقاله با عنوان «پژوهشی در بازیابی مصادیق الذین فی قلوبہم مرض در قرآن کریم» (محمد مهدی آجیلیان مافوق، فصلنامه آموزه‌های قرآنی، ش ۱۲، ۱۳۸۹) بصورت مفهوم نظری و تفسیری بررسی شده است. انتظار می‌رود با توجه به ابهام معنایی واژه مرض و ضرورت کشف معنای دقیق آن در تفسیر قرآن، بتوانیم به معنای اصلی و رایج آن در زمان نزول قرآن دست بیابیم.

واژه‌شناسی مرض

خلیل بن احمد (م ۱۷۰ق) در کتاب خود که به عنوان اولین کتاب لغت پس از عصر نزول قرآن در دست ماست، می‌نویسد: تمریض به معنای حسن القيام علی المریض بوده و قلب مریض از عدوات و نفاق حاصل می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴۰/۷)

ابن درید (م ۳۲۱ق) مرض را ضد صحت دانسته و می‌نویسد اصل مرض به معنای ضعف است و هر آنچه که دچار ضعف شود به آن مرض گفته می‌شود. (ابن درید، ۱۹۸۷: ۷۵۲ / ۲)

ازهری (م ۳۷۰ق) معنای مریض را روشن دانسته و اصل مرض را نقصان در دو امر می‌داند: اول بدن مریض به معنی ناقص القوه و دوم قلب مریض به معنی ناقص در دین می‌داند، ایشان مرض را به معنای ظلمت گرفته و فعل «مَرَضَتْ» در شعر زیر را به معنی «تاریک شد و نورش کم شد» آورده است:

و لیلَةُ مَرَضَتْ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ فَلَإِ يَضِيءُ لَهَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ

(ازهری، بی‌تا: ۲۶ / ۱۲)

ازهری (م ۳۷۰ق) در ادامه تصریح می‌کند که مرض در قلب به معنای «يَصْلِحُ لِكُلِّ مَا خَرَجَ بِهِ الْإِنْسَانُ عَنِ الصَّحَّةِ فِي الدِّينِ؛ آنچه که صلاحیت دارد انسان به وسیله آن از صحت و سلامتی در دین خارج شود». (ازهری، بی‌تا: ۲۷/۱۲)

جوهری (م ۳۹۳ق) مرض را سقم معنا کرده است و شمس مریض را حالت ناصاف بودن خورشید گرفته است. (جوهری، بی‌تا: ۱۱۰۶/۳)

ابن فارس (م ۳۹۵ق) می‌نویسد: ریشه اصلی مرض (میم و راء و ضاد) بر هر چیزی که انسان به وسیله آن از حد صحت در هر موردی خارج شود، دلالت می‌کند. (ابن-فارس، ۱۴۰۴: ۵/ ۳۱۱)

راغب اصفهانی (م ۵۶۵ق) می‌نویسد: مَرَضٌ خارج شدن حالت مزاج انسان از اعتدال است که ویژه انسان است و مرض دو گونه است: اول مرض جسمی و جمعش مرضی است؛ دوّم رذیلت‌هایی مانند جهل، ترس، بخل، نفاق و مانند اینها از رذیلت-های اخلاقی. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۶۵)

ابن منظور (م ۷۱۱ق) مرض را بیماری و کم شدن صحت می‌داند و و منظور از «فی قلوبهم مرض» را شک، نفاق و ضعف یقین معنا کرده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷/ ۲۳۱)

صاحب «التحقیق» ریشه اصلی مرض را اختلال و ناهماهنگی در اعتدال مزاج یا نفس در مقابل سلامتی و صحّت آن دو می‌داند. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱/ ۷۷)

جمع بندی آراء فوق چندان پیچیده به نظر نمی‌رسد؛ چرا که اکثر لغت شناسان تقریباً در معنای آن اتفاق نظر دارند و کم و بیش توضیح مشابهی به دست داده‌اند؛ ولی با نگاهی لغت شناسانه به معنا و کاربرد این واژه در قرآن به نظر می‌رسد که صاحب «تهذیب اللغه» کاربردهای لغوی مرض را دقیق، جامع و ضابطه مندتر گزارش کرده باشد؛ چنان که اشاره شد از نگاه او آنچه موجب ضعف و نقصان در جسم و قلب (روح) انسان می‌شود، مرض نام دارد و مرض قلب سبب خروج انسان از مسیر دین و ماندن در تاریکی و ظلمت می‌شود. البته تعریف ابن فارس ناظر به همین معنای ازهری است.

کاربرد قرآنی ماده مرض

ماده «مرض» ۲۴ بار در قرآن آمده است که در ۱۳ مورد به صورت مصدر سماعی «مرض»، یک بار در قالب فعل ماضی «مَرَضَتْ»، ۵ بار بصورت جمع «مرضی» و ۵ بار بصورت صفت مشبه بر وزن فعیل «مريض» آمده است.

با توجه به کاربرد قالب‌های «مرضی و مريض» در آیات قرآن، منظور از آنها مریضی و بیماری جسمی است: ﴿أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ (بقره: ۱۸۴-۱۸۵)

در روزهایی معدود، پس هرکس از شما بیمار یا در سفر باشد، شماری از روزهای دیگر [روزه بگیرد] و بر کسانی که روزه برای آنان طاقت فرساست، فدیهای واجب است که [آن] غذای یک بینواست؛ ولی هرکس از روی میل، خیری انجام دهد [و بیش از غذای یک بینوا بدهد]، برای او بهتر است و روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید. [آن روزهای معدود] ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده است. [کتابی] که راهنمای مردم و [دربردارنده] دلیل‌های روشن هدایت و جدایی حق از باطل است. پس هرکس از شما این ماه را دریابد، باید آن را روزه بگیرد و هرکس بیمار یا در سفر باشد، شماری از روزهای دیگر [روزه بگیرد].

در صورت فعلی نیز منظور بیماری جسمی است که نیازمند شفا و درمان است: ﴿وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ (شعراء: ۸۰) و چون بیمار شوم او مرا شفا می‌دهد. قالب مصدری مرض همیشه بصورت عبارت «فی قلوبهم مرض» آمده است.

واژه «مرض»، ۹ بار با اسم موصول جمع بصورت «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، در یک مورد بصورت مفرد «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» و در دو مورد بدون موصول بصورت «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آمده است. کاربرد اسم موصول جمع در مواردی است که افراد مریض القلب دنبال ضربه زدن به حکومت اسلامی بوده، کاربرد مفرد آن «الَّذِي» در جایی که می‌خواهند به فرد آسیب بزنند و گستره کمتری را تشکیل می‌دهد.

یکی از آیاتی که واژه مرض در آن استعمال شده، آیه ۱۰ سوره بقره است: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ در دل‌هایشان مرضی است و خدا هم بر مرضشان افزوده است و برای آنان به سبب دروغ گفتنشان عذابی دردآور خواهد بود.

همین آیه منشأ ابهام در مرجع ضمیر در کلمه «فی قلوبهم» شده است؛ تا آنجا که برخی واژه مرض را مترادف نفاق گرفته و منظور از ضمیر «هم» را منافقان تفسیر کرده‌اند؛ ولی با توجه به آیات قبل از آیه ۱۰ سوره بقره، مرجع ضمیر «هم» به آیه ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره: ۸) بر می‌گردد.

همین مضمون در آیات ۴۷ تا ۵۰ سوره نور هم آمده است: ﴿وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْلَتْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُّعْرِضُونَ وَ إِن يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أ

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۷۲﴾ و می‌گویند به خداوند و به پیامبر ایمان آورده‌ایم و فرمان می‌بریم سپس گروهی از ایشان پس از آن، پشت می‌کنند و مؤمن نیستند و زمانی که آنان را به سوی خدا و پیامبرش می‌خوانند تا [نسبت به اختلافاتی که دارند] میانشان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان روی گردان می‌شوند؛ ولی اگر [بفهمند که] داوری حق به سود آنان است، مطیعانه به سوی آن آیند. آیا در دل‌هایشان بیماری است یا شک کرده‌اند یا می‌ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ستم کند؟ بلکه اینان خود ستمکارند. در مورد تعبیر «الذین فی قلوبهم مرض» دو دیدگاه کلی و اساسی مطرح است؛ یک دیدگاه بر آن است که این افراد همان منافقان هستند. این دیدگاه در مقایسه با دیدگاه دوم، طرفداران بیشتری در میان مفسران فریقین دارد. معتقدان به این دیدگاه، منظور از مرض را «شک و نفاق» و مرجع ضمیر «هم» را منافقان دانسته و مصداق تعبیر «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را در تمام موارد منافقان در نظر گرفته‌اند (طوسی، بی‌تا: ۷۲/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۳۵/۱؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۱۸۸/۱) اما دیدگاه دیگر، برخلاف دیدگاه نخست، «الذین فی قلوبهم مرض» را متمایز از منافقان دانسته و آنها را یکی از گروه‌های انحرافی و بسیار خطرناک در جامعه اسلامی می‌دانند که تمام اهداف و تلاششان تضعیف حکومت اسلامی است.

ویژگی‌های مفهومی واژه «مرض»

آیات ۸ تا ۲۰ سوره بقره، مجموعه آیاتی هستند در یک سیاق و مرتبط با یکدیگر و یکی از ۱۲ موردی که واژه «مرض» در آنها به کار رفته است. با دقت در این آیات،

ویژگی‌های مفهومی ذیل برای واژه «مرض» که در تمام موارد با کلمه قلب در کنار هم آمده و بیانگر گروه و جریان خاصی در میان مسلمانان است، بدست می‌آید که با تأیید این ویژگی‌ها به وسیله آیات دیگر، مفهوم قرآنی کسانی که در قلبشان مرض هست، روشن می‌شود:

ویژگی اول: خدعه و نیرنگ: ﴿يَخْدَعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (بقره: ۹)

ویژگی دوم: فساد گری: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾ (بقره: ۱۱-۱۲)

ویژگی سوم: کر و لال و کور بودن: ﴿صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَّا يَرْجِعُونَ﴾ (بقره: ۱۸)

ویژگی چهارم: استهزاء و تمسخر مومنان: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ﴾ (بقره: ۱۴)

ویژگی پنجم: ماندن در تاریکی و ظلمت: ﴿وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره: ۱۷)

برخی از این ویژگیها در آیات ۲۰ تا ۳۱ سوره محمد نیز که در واقع اوصاف افراد «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را بیان می‌کند، آمده است. از قبیل: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّىٰ أَبْصَرَهُمْ﴾ (محمد: ۲۲-۲۳) پس اگر روی گردان شوید آیا از شما جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟ آنان کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و گوش شان را کر و چشم‌شان را کور کرده است.

ویژگی‌ها و عناصر فوق سبب افزایش و ازدیاد مرض قلب می‌شوند، یعنی هر چه نیرنگ و فریبکاری و ارتکاب فساد افزایش می‌یابد و به همان میزان نیز قلب بیمارتر و بر شدت مرض آن افزوده می‌شود.

شناسایی واژه‌های هم نشین مرض

مفهوم کانونی «مرض» در کاربرد و حیانی و هم نشینی با واژگان و تعابیر دیگر قرآنی دارای بار معنایی خاصی است. جدول زیر واژه مرض را که در همه آیات در کنار قلب آمده است، همراه با هم‌نشین‌های آن نشان می‌دهد:

هم‌نشین	واژه اصل	آیه
الْمُنَافِقُونَ	الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ	﴿وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (احزاب: ۱۲)
الْمُنَافِقُونَ	الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ	﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوْلَاءَ دِينَهُمْ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهََ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال: ۴۹)
لَمُنَافِقُونَ - الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ	الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ	﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾

		<p>لُنْغَرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا إِلَّا قَلِيلًا مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦٠﴾ (احزاب: ٦٠)</p>
<p>الْكَافِرُونَ</p>	<p>الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ</p>	<p>﴿وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾ (مدثر: ٣١)</p>
<p>ارتابوا</p>	<p>فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ</p>	<p>﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارتابوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ</p>

		رَسُولُهُ بَلْ أَوْلَتْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿ (نور: ۵۰)	
يُسْرِعُونَ فِيهِمْ	الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ	﴿تَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿ (مائده: ۵۲)	
يَطْمَعُ	فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ	﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿ (احزاب: ۳۲)	
أَضْغَانٌ	فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ	﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ ﴿ (محمد: ۲۹)	

در ادامه به بررسی گونه‌های مختلف ارتباط معنایی واژه مرض با واژگان هم‌نشین
 پرداخته می‌شود.

۱. منافقان

خلیل بن احمد واژه نفق را سوراخی در زمین می‌داند که به مکان دیگر راه دارد و نفاق جایی است که موش صحرائی در آن وارد و خارج می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۷۸-۱۷۷/۵) ابن فارس می‌نویسد: ریشه نفق از نظر معنایی بر دو اصل دلالت دارد: یکی بر قطع شدن و از بین رفتن چیزی و دیگری بر مخفی نمودن و چشم پوشی از چیزی. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴۵۴/۵) راغب اصفهانی نیز نفق را گذشتن هر چیز و از بین رفتن آن با تمام شدن آن چیز یا با فروختن آن می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۹) صاحب «لسان العرب» در معنای نفاق می‌نویسد: نفاق دخول در از یک راه و خروج از اسلام از راه دیگر است و منافق اسمی اسلامی است که اعراب آن را در معنای مخصوص آن نمی‌شناختند؛ منافق کسی است که کفر خود را می‌پوشاند و ایمانش را آشکار می‌کند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۵۹/۱۰) در سه مورد تعبیر «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» به منافقان عطف شده است و همه مترجمان این دو گروه را به صورت عطف و جدا از هم ترجمه کرده‌اند:

الف) ﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (احزاب: ۱۲) و آن‌گاه که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی بود، می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز از روی فریب به ما وعده [یاری] نداده‌اند.

علامه طباطبایی می‌نویسد: منافقان کسانی هستند که در ظاهر ایمان آوردند؛ ولی در باطن کافر هستند؛ ولی «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» افراد ضعیف‌الایمان هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۸۶/۱۶)

شوکانی منظور از منافقان را «عبدالله ابن ابی و اصحاب او» و منظور از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» اهل شک و اضطراب می‌داند. (شوکانی، ۱۴۱۴: ۴/۳۰۶)

مفسر تفسیر «البحر المحيط فی التفسیر» عطف در آیه را دلالت بر تغایر منافقون با «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» دانسته و مصداق این تعبیر را افراد ضعیف‌الایمانی معرفی می‌کند که ایمان در دل‌هایشان استوار نشده است (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۸/۴۵۹)

آلوسی می‌نویسد ظاهر عطف تعبیر «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» به منافقان نشان می‌دهد که این افراد غیر از منافقان هستند؛ البته در ادامه منظور از این تعبیر را خود منافقان دانسته است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۱/۱۵۶)

بیضاوی افراد دارای اعتقاد ضعیف را مصداق تعبیر فوق می‌داند. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۲۶)

مفسر تفسیر «روح البیان» منافقان را از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» جدا کرده و منظور از آن را ضعیف‌الاعتقادات می‌داند که مصداق آیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ﴾ (حج: ۱۱) هستند. (حقی بروسوی، بی تا: ۷/۱۵۰)

برخی مفسران منظور از این تعبیر را کسانی معرفی می‌کنند که در دل‌هایشان شک وجود دارد و دارای اعتقاد ضعیف هستند. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۱۵/۳۷۲؛

طبرانی، ۲۰۰۸: ۵/۱۷۵؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۳/۶۲۱؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۵/۳۵۳) ص ۳۵۳

ب) ﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال: ۴۹) آن‌گاه که منافقان و کسانی که در دل‌شان مرضی

است، می‌گفتند: این مسلمانان را دینشان فریب داده است و هرکس بر خدا توکل کند همانا خدا عزّتمند و حکیم است.

ابن جوزی سه قول درباره «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» ذکر می‌کند: اول، کسانی که در مکه در مورد اسلام سخن می‌گفتند؛ ولی وقتی که با مشرکان در جنگ بدر روبه روی هم قرار گرفتند و کم بودن مسلمانان را دیدند، دچار شک و اضطراب و نفاق شدند؛ دوم، منظور مشرکان هستند؛ سوم، منظور قوم شک و شبهه‌اند که دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار نمی‌کنند. (ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۲/۲۱۷)

طبری منظور از آنان را کسانی می‌داند که هنوز ایمان در دل‌هایشان نفوذ نکرده است. (طبری، ۱۴۱۲: ۱۰/۱۵)

فخررازی نقل می‌کند که آنان گروهی بودند که در مکه اسلام آورده؛ ولی به مدینه هجرت نکردند و همراه با مشرکان در مکه ماندند و زمانی که در جنگ بدر با چشم خود، کمی و ضعیفی مؤمنان را دیدند در دین خودشان دچار شک و شبهه شدند. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۱۵/۴۹۳)

زمخشری این تعبیر را وصف برای منافقان قرار داده که در اسلام خود ثابت قدم نیستند. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/۲۲۸) در حالی که با توجه اسم موصول «الذین» این احتمال بعید است. قرطبی، این افراد را غیر از منافقان دانسته و آنان را شکاک معرفی می‌کند. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/۲۷)

ج) هم نشینی کلمه «منافقون» با «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در آیه ۶۰ سوره احزاب، با کلمه «مرجفون» نیز آمده است: ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا

تُفُفُوا أَخَذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا» اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی است و آنان که در مدینه خبرهای اضطراب‌آور پخش می‌کنند [از خرابکاری] دست برندارند، حتما فرمان براندازی آنان را به تو خواهیم داد، سپس در شهر جز اندکی در جوار تو نخواهند بود و از همه جا طرد می‌شوند و هر جا یافته شوند، دستگیر خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید.

در آیه از سه دسته «منافقان، بیماردلان و مرجفون» سخن به میان آمده که همگی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با شیوه‌ها و شگردهای خاص خودشان در پی ضربه زدن به حکومت اسلامی بودند؛ ولی قرآن اهداف آنان را افشا کرده و به مجازات سخت تهدید نموده است. جوهری رجف را به معنی زلزله و اضطراب شدید دانسته و گفته که دریا را بخاطر اضطرابی که دارد رجاف می‌نامند. (جوهری، بی تا: ۱۳۶۲/۴) ابن فارس نیز همین تعریف جوهری را در معنای رجف گزارش داده است (ابن-فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۴۹۱) و براساس آیه، مرجفون کسانی بودند که در مدینه اخبار دورغ و بی اساس پخش می‌کردند.

طبرسی منظور از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» کسانی معرفی کرده که در دل‌هایشان بیماری گناه و زنا و ضعف در ایمان است و منظور از «الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ» افرادی دانسته که مردم مسلمان را به سبب خبرهای دروغی پریشان و مضطرب می‌ساختند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۸۰/۸)

بیضاوی منظور از «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را کسانی می‌داند که ثبات ایمان ندارند و ایمانشان ضعیف بوده و در دین خود تزلزل دارند. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴ / ۲۳۸)

از عطف انسان‌های مریض‌القلب بر منافقان و مرجفون استفاده می‌شود که این افراد متمایز از منافقان هستند؛ هرچند که دارای عناصر و ارکان مشترکی از جمله ایجاد فتنه و فساد در جامعه مسلمانان هستند.

۲. کافران

خلیل ذیل ماده کفر می‌نویسد: کفر نقیض ایمان و شکر است و به چیزی که چیز دیگر را بپوشاند کافر گفته می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵/ ۳۵۶-۳۵۷) جوهری کفر را ضد ایمان و شکر قرار داده که به معنای پوشاندن و مخفی کردن است و شب تاریک را از این جهت که با تاریکی همه چیز را می‌پوشاند کافر نامیده است. (جوهری، بی-تا: ۲/ ۸۰۸-۸۰۷) ابن منظور نیز کسی که نعمت‌های خدا را انکار و در قلبش مخفی نماید، کافر خوانده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۵/ ۱۴۴) مرض و بیماری قلب که نتیجه ضعف ایمان به خداوند است، باعث بروز خلق و خو و اعمال کفرآمیز می‌شود؛ لذا قرآن نهایت عاقبت «الذین فی قلوبهم مرض» را مردن در حالت کفر معرفی می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (توبه: ۱۲۵) و اما کسانی که در دلشان مرضی هست، پلیدی بر پلیدی‌هایشان می‌افزاید و درحالی‌که کافرند می‌میرند.

عطف تعبیر «الذین فی قلوبهم» به کافران در آیه ۳۱ سوره مدثر، حاکی از دوگانگی این دو گروه علی‌رغم برخورداری از نشانه‌ها و عناصر مشترک میان آنان است: ﴿وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ

أوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ ﴿۱۰﴾ و ما نگهبانان آتش را جز فرشتگان قرار نداده‌ایم و [ذکر] عده آنان را جز آزمایشی برای کافران نساخته‌ایم، تا کسانی که از کتاب [آسمانی] برخوردار شده‌اند به یقین برسند و کسانی که ایمان آورده‌اند ایمانشان افزون شود و آنان که از کتاب [آسمانی] برخوردار شده‌اند و [نیز] مؤمنان شک نکنند و سرانجام کسانی که در دل‌هایشان مرضی است و کافران بگویند: خدا از این توصیف چه چیزی اراده کرده است؟ این‌گونه، خدا هرکه را بخواهد گمراه و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و شمار لشکریان پروردگارت را کسی جز او نمی‌داند و این جز تذکری برای بشر نیست.

مقاتل بن سلیمان می‌نویسد: مرض در عبارت «الذین فی قلوبهم مرض» به معنای شک بوده و منظور از این تعبیر یهودیان مدینه و منظور از کافران، مشرکان مکه هستند. (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۴/۴۹۸)

برخی مفسران می‌گویند از آنجا که سوره مدثر مکی است و نفاق در مکه وجود نداشت؛ لذا منظور از مرض نمی‌تواند نفاق باشد؛ بلکه منظور از آن مخالفت و اضطراب و ضعیف بودن ایمان است. (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۳۳۴/۱۰؛ ثعلبی،

۱۴۲۲: ۷۴/۱۰)

۳. ریب

فراهیدی ریب را به معنای شک، گردش و دگرگونی روزگار و حوادث آن و اموری که از سرانجام و عاقبت آنها خوف وجود دارد، می‌داند. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۸/۲۸۷) ازهری و جوهری ریب را به معنی شک گزارش کرده‌اند. (ازهری، بی‌تا: ۱۵/۱۸۲؛ جوهری، بی‌تا: ۱/۱۴۱) ابن فارس می‌نویسد: ماده راء و یاء و باء بر شک یا شک و ترس دلالت دارد و ریب همان شک است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲/۴۶۳)

بعضی مفسران منظور از مرض در عبارت «فی قلوبهم مرض» را شک و تردید دانسته. (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۳/۱۳۳؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۷/۳۰؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۳/۲۴۱؛ ابن جزی، ۱۴۱۶: ۲/۴۴؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۱۷/۲۱۸) هم نشینی «فی قلوبهم مرض» با «ارتابوا» نشان می‌دهد که منظور از مرض قلب، شک و ارتباب نمی‌تواند باشد و هر کدام بر مفهوم و حالت جداگانه‌ای دلالت دارند: ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (نور: ۵۰) آیا در دل‌هایشان مرضی است، یا شک دارند، یا می‌ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ستم کند؟ [نه،] بلکه اینان خود ستمکارند.

تعبیر ﴿ارْتَابُوا﴾ حاکی از دوگانگی این تعبیر با «فی قلوبهم مرض» و در عین حال گویای ویژگی‌ها و شاخص‌های مشترکی میان آن دو است که قرآن هر دو جریان را تحت عنوان «أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» قرار می‌دهد. شیخ طوسی می‌نویسد: «و ارتاب قلبهم» یعنی دل‌های آنان مضطرب و مردد شد و ارتباب همان اضطراب در اعتقاد است که یک بار پیش می‌رود و بار دیگر بر می‌گردد. (طوسی، بی‌تا: ۵/۲۲۹)

جوادی آملی نیز ریب را این گونه معنا کرده است: ریب حالت اضطرابی است که بر اثر برخی شک‌ها، مانند شک در وجود قیامت، برای انسان پدید می‌آید. برخی شک‌ها مانند شک در عدد کوه‌های زمین برای زمین شناسان نگرانی زا و اضطراب آور نیست؛ اما برخی شک‌ها برای انسان نگرانی و اضطراب می‌آورد. شک ویژه‌ای که مربوط به دسته دوم است، ریب نامیده می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲ / ۱۳۲)

بنابراین ریب در مقابل اطمینان قلب،^۱ یک حالت روانی است که آرامش انسان را به هم می‌زند؛ ولی مرض در مقابل سلامت قلب^۲ نوعی ناصافی و سستی است که آنها را در ایمان و اعتقادات قلبی، دچار شبهه و اختلال می‌کند؛ به گونه‌ای که آنان را در معرض القائنات شیطان قرار می‌دهد: ﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ (حج: ۵۳) [این کار] برای آن بود که خدا آنچه را شیطان القا می‌کند، برای کسانی که در دل‌هایشان مرضی است و [نیز] برای سختدلان آزمایشی قرار دهد و بی‌تردید، ستمکاران در ستیزی دور [از حقیقت] قرار دارند.

علامه علی‌رغم تمایل به حمل تعبیر «الذین فی قلوبهم مرض» بر «مؤمنان ضعیف الایمان»، منظور از این تعبیر را در ذیل آیه مذکور، اهل شک و منظور از «القاسیه قلوبهم» را اهل جحود و عناد می‌داند که هر دو این گروه از ظالمان به شمار می‌آیند و همیشه به دنبال مخالفت با حق هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۳۹۴)

۴. مسارعت در پیوند با یهود و نصاری

در زمان نزول قرآن، عده‌ای از مسلمانان بخاطر ضعف و سستی خودشان، مرعوب قدرت مخالفان خود شده و به طور پنهانی دست به بعضی ارتباطات و پیوندهایی با این مخالفان خود از قبیل یهود و نصاری می‌زدند و مشکلات فراوانی را برای مسلمانان ایجاد می‌نمودند. آیه ۵۱ سوره مائده بصورت مطلق مسلمانان را از هر گونه ارتباط با یهود و نصاری به شدت بر حذر می‌دارد؛ زیرا ارتباط و پیوند با مخالفان، زیان‌های جبران ناپذیری را به جامعه اسلامی وارد می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (دوست و تکیه‌گاه) خود انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند و کسانی از شما که با آنان دوستی کنند از آنها هستند، خداوند جمعیت ستم‌کار را هدایت نمی‌کند. آیه تأکید می‌کند که هرکس از مسلمانان که با یهود و نصاری دوستی و پیوند داشته باشد، از آنها محسوب می‌شود و مثل این است که در صف دشمنان اسلام قرار گرفته است. در آیات بعدی همین سوره نیز یکی از شاخصه‌های گروه «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» را تلاش برای برقراری ارتباط و پیوند با یهود و نصاری معرفی می‌فرماید و در عصر کنونی که عده زیادی از کشورهای اسلامی و حاکمان آنها به این ارتباطات تکیه نموده و اهداف خود را از این طریق جستجو می‌کنند، این ویژگی بیشتر اهمیت دارد: ﴿تَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فِصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي

أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ وَ يَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿۵۲-۵۳﴾؛ می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان مرضی است، در دوستی با آنان شتاب می‌کنند. می‌گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای به ما برسد [و نیاز به یاری آنان باشد] امید است که خداوند فتوحی (برای مسلمین) یا کاری از جانب خود (هلاک کردن کافران به نحوی دیگر) پیش آورد تا آنها بر آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند پشیمان گردند. و کسانی که ایمان آورده‌اند، [با تعجب] می‌گویند: آیا اینان همان کسانی‌اند که به طور مؤکد به خدا قسم می‌خورند که حتماً با شما خواهند بود؟ کردارهایشان تباہ گردید و زیانکار شدند.

طبرسی نقل می‌کند که عبادہ بن صامت خزر جی خدمت پیامبر رسید و گفت: ای پیامبر خدا، مرا دوستانی است از یهود که دارای شوکت و قدرت هستند. اکنون در پیشگاه خدا و پیامبرش، از دوستی آنها بی‌زاری می‌جویم. مرا دوستی جز خدا و رسولش نیست. عبد اللہ بن ابی‌گفت: لکن من از دوستی یهودیان بی‌زاری نمی‌جویم؛ زیرا از حوادث روزگار بیمناکم و بوجود آنها احتیاج دارم. پیامبر فرمود: ای ابو الحباب، آیا گمان می‌کنی که دوستی یهود به سود توست؟ عبد اللہ گفت: بنا بر این قبول می‌کنم. آن گاه آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از ارتباط با یهود و نصاری بر حذر داشت. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۱۸/۳)

فعل «یُسارعون» به دلیل استعمال در باب مفاعله، بیانگر مشارکت و کثرت در سرعت ارتباط «الذین فی قلوبهم مرض» با یهود و نصاری است. علامه طباطبایی علت حقیقی مسارعت «الذین فی قلوبهم مَرَضٌ» را، دوست داشتن دشمنان خدا دانسته و متذکر می‌شود که سیاق آیات نشان می‌دهد که تعبیر «الذین فی قلوبهم مَرَضٌ» ناظر

به منافقان اصطلاحی یعنی کسانی که در باطن کافر بوده و به ظاهر ادعای ایمان می-
کنند، نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵/ ۳۷۴)

صادقی تهرانی نسبت «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» با منافقان را عموم و خصوص مطلق
می‌داند؛ یعنی هر منافقی بیمار دل است؛ ولی هرکسی در قلبش مرض وجود دارد
منافق نیست و تعبیر «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» اعم از منافقان و غیر منافقان در نظر
گرفته است. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۹/ ۳۳)

ابن عاشور یکی از احتمالات موجود در معنای واژه مرض را ضعف ایمان و اعتماد
اندک به نصرت الهی دانسته است و همین امر را عامل مسارعت بیمار دلان در ارتباط
با یهود و نصاری می‌داند. (ابن‌عاشور، بی تا: ۵/ ۱۳۲)

آیات مورد بحث (۵۱ تا ۵۳) سوره مائده بر چهار نکته اساسی تأکید می‌کند:
الف) یهود و نصاری را ولی خود قرار ندهید: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»
ب) ارتباط و دوستی با آنان، انسان را جزو آنان می‌کند: «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ
مِنْهُمْ» ج) بیمار دلان سست ایمان با سرعت به سراغ دوستی و ارتباط با یهود و
نصاری می‌روند: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» د) انگیزه‌ی پذیرش رابطه
ذلت‌بار با ابرقدرت‌ها، ضعف ایمان و وحشت از غیر خداست: «يَقُولُونَ نَحْنُ».
(قرائتی، ۱۳۸۸: ۲/ ۳۱۴)

از این رو می‌توان گفت که بیمار دلان گروهی در میان مسلمانان هستند که فرمان
قرآن را نادیده گرفته و به جای آنکه در مقابل دشمن بایستند، تکیه گاه‌هایی از میان
یهود و نصاری برای خود انتخاب می‌کنند.

۵. طمع

فراهیدی طمع را مترادف حرص قرار داده است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۷/۲) ابن فارس می‌نویسد: ریشه معنایی کلمه طمع بر رجا در قلب نسبت به چیزی با شدت و نیروی بیشتر دلالت دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/۴۲۵) راغب طمع را به معنای تمایل نفس به چیزی از روی شهوت می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۲۴) تنها آیه که واژه «مرض» با اسم موصول «الذی» بصورت مفرد در کنار واژه «طمع» به کار رفته است: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (احزاب: ۳۲) ای زنان پیامبر! اگر پرهیزگاری ورزید همانند هیچ یک از زنان نیستید (بلکه برترید)؛ پس نرم سخن مگویید مبدا آنکه بیمار دل است به طمع افتد و (نیز) سخن به شایستگی گوید.

در آیه طمع، ثمره و نتیجه مرض قلب عنوان شده است. ثعالبی منظور از «الذی فی قلبه مرض» را فرد ضعیف الایمان و گناهکار می‌داند. (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳۴/۸) ابوالفتوح رازی منظور از آن را فرد بی بصیرت و ضعیف الاعتقاد می‌داند که با هر نشانه‌ای مانند نرم سخن گفتن زنان دنبال فساد است. (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۵/۴۱۴)

علامه طباطبایی منظور از مریضی قلب را نداشتن نیروی ایمان می‌داند که این نیرو آدمی را از میل به فحشا باز می‌دارد؛ لذا بیمار دلان در برابر لطیف و نازک سخن گفتن زنان، دچار تزلزل و ریبه می‌شوند و همین امر آنان را به طمع می‌اندازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۰۸/۱۶)

حضرت علی علیه السلام نتیجه طمع در افراد مریض القلب را بردگی و اسارت در مقابل آزادگی، توصیف می‌فرماید: «الطَّمَعُ رِقٌ مُّبَدَّدٌ؛ طمع، بردگی همیشگی است.» (سیدرضی، ۱۳۷۹: حکمت ۱۸۰) این توضیح در روایت دیگر از آن حضرت، کامل و گویا بیان شده است: «تَمَرَةُ الطَّمَعِ ذَلُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ ثمره طمع، ذلت دنیا و آخرت است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۲۸) در واقع صاحب طمع که در آیه مورد بحث «الذی فی قلبه مرض» تعریف شده است، بنده شهوت و خواهش‌های نفسانی گردیده و از آنها خلاصی نمی‌یابد.

۶. اضغان

لغویان ماده «ضغن» را به معنی حقد و کینه شدید دانسته‌اند. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۳۶/۴؛ ازهری، بی تا: ۳۵/۸؛ جوهری، بی تا: ۲۱۵۴/۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/۳۶۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۰۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۲۲۵) کینه و حقد موجب مرض قلب، می‌شود و به نظر می‌رسد که برخی از افرادی که به پیامبر ایمان آورده‌اند از همین دسته به شمار می‌آیند، یعنی کینه، قلب این افراد را از گرفتن حقایق می‌گیرد؛ چشم آنان را بر حقایق می‌بندد، حتی سیما، لحن و صدای آنان را تغییر می‌دهد: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمِهِمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾ (محمد: ۲۹-۳۰) آیا کسانی که در دل‌هایشان مرضی است، پنداشته‌اند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد؟ و اگر بخواهیم، آنان را به تو نشان می‌دهیم و تو

آنان را با نشانه‌هایشان خواهی شناخت و قطعاً آنان را در آهنگ گفتارشان می‌شناسی و خدا کارهای شما را می‌داند.

علامه طباطبایی «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» را اشخاص ضعیف‌الایمانی می‌داند که احتمال می‌رود از اول با ایمانی ضعیف ایمان آوردند، سپس به سوی نفاق متمایل شده و در آخر بعد از ایمان به سوی کفر برگشته‌اند و از آنجایی که سخن گفتن این افراد کنایه مانند و تعریض گونه است، از سیما و شکل سخن گفتن شناخته می‌شوند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۴/۱۸-۳۶۵)

مرض قلب، تمام افکار و اعمال فرد را تحت تأثیر قرار داده و او را وادار به خدعه، نیرنگ، کینه و دشمنی با خدا و مؤمنان می‌کند. مرض این گونه افراد با مشاهده رشد و موفقیت جامعه مؤمنان، افزایش یافته و کینه و دشمنیشان شدیدتر خواهد شد: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ (بقره: ۱۰) و در نهایت، این عوامل، حبط اعمال بیماردلان را فراهم می‌کند: ﴿حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ﴾ (مائده: ۵۳)

قلب مریض و قلب سلیم

در مقابل مرض قلب، قرآن «قلب سلیم» را مطرح می‌کند. این دو در مقابل هم هستند؛ زیرا وقتی برای قلب، حالت مریضی فرض شود، طرف دیگر یعنی سلامتی نیز فرض خواهد شد. فراهیدی (م ۱۷۵ق) و جوهری (م ۳۹۳ق) «سلیم» را به معنای سالم می‌دانند. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۶۵/۷؛ جوهری، بی‌تا: ۱۹۵۲/۵) راغب اصفهانی (م ۵۶۵ق) «سلیم» را از ریشه «سلم» به معنی دور بودن از آفات ظاهری و باطنی می‌-

داند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۲۱) فیومی (م ۷۷۰ق) سلامتی را به معنی رهایی و نجات از آفات آورده است (فیومی، بی تا: ۲/۲۸۷) به نظر می‌رسد که در مفهوم لغوی واژه «سلیم»، اختلاف نظر قابل توجهی دیده نمی‌شود؛ ولی با نگاهی لغت شناسنامه به قرآن که واژه سلیم با واژه «قلب» هم نشین شده است، منظور از واژه «سلیم» سلامتی از هرگونه بیماری اخلاقی و اعتقادی است.

آیات ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء یکی از دو موردی است که واژه «سلیم» در آن به همراه واژه «قلب» به کار رفته است: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ روزی که در آن دارایی و فرزندان سودی نمی‌رسانند؛ لیکن کسی که با دلی سالم [از هر آلودگی] در پیشگاه خدا حاضر شود.

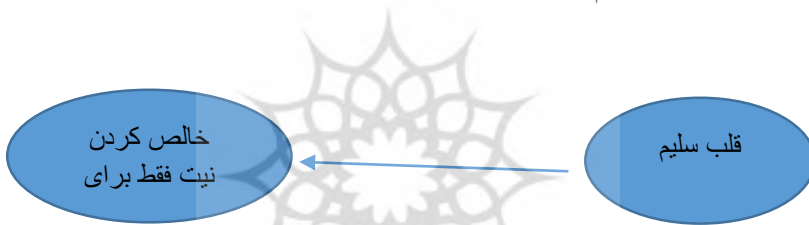
علامه طباطبایی مراد از قلب سلیم را قلبی دانسته است که از هر چیزی که مضر به تصدیق و ایمان به خدای سبحان است خالی باشد، از قبیل شرک جلی و خفی، اخلاق زشت و آثار گناه و هرگونه تعلقی که به غیر خدا باشد و انسان جذب آن شود و باعث شود که صفات توجه به سوی خدا مختل گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷/۲۲۳) صاحب تفسیر «الفرقان» نیز در تفسیر «قلب سلیم» دیدگاهی مشابه نظر علامه طباطبایی دارند. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۷۰/۲۵)

تعبیر «قلب سلیم» در آیه ۸۴ سوره صافات نیز آمده است: ﴿إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ آن‌گاه که با دلی سالم به پیشگاه پروردگارش آمد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر «قلب سلیم» می‌فرماید: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد». (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۶/۲)

آن حضرت صاحبان نیت صادق را، صاحب قلب سلیم می‌داند: «صاحبُ النِّيَّةِ الصَّادِقَةِ صاحبُ القَلْبِ السَّلِيمِ، لِأَنَّ سَلَامَةَ القَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ المَحْدُورَاتِ بِتَخْلِيصِ النِّيَّةِ لِلَّهِ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا؛ صاحب نیت صادق، صاحب قلب سلیم است؛ چراکه سالم بودن قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می‌کند» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۱۰/۶۷)

بنابراین اگر مرضی قلب ناشی از اعتقاد و ایمان ضعیف است؛ در مقابل «قلب سلیم» قلبی است که جایگاه خدا بوده و هیچ عیبی در آن نیست و از هر گونه ظلم، تاریکی، شک و فساد خالی و سالم است.



نتیجه گیری

یکی از تعبیرهای قرآن از بیماری، واژه «مرض» است. مفهوم قرآنی «مرض»، همان تاریکی و ظلمتی است که ناشی از ایمان ضعیف باشد و مرض قلب، عبارت است از این‌که قلب دچار حالتی شود که مسئله ایمان به خدا را ناصاف و تزلزل بکند. عطف تعبیر «الذین فی قلوبهم مرض» بر منافقان و کافران در عین اینکه حاکی از متمایز بودن این افراد با منافقان و کافران است؛ به ویژگی‌ها و عناصر مشترکی بین این سه گروه اشاره دارد. سیاق آیات نشان می‌دهد که بیمار دلان یک گروهی در بین مومنان هستند که در عین اینکه می‌گویند ما ایمان آوردیم؛ ولی ایمانشان به صورت کامل

نیست؛ بلکه همراه با ضعف و در واقع سطحی است، به بیان دیگر این افراد در تاریکی به سر برده و ایمان در قلب آنان نفوذ نکرده است، لذا قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات: ۱۴)

اعراب گفتند: ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیاورده اید لکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان، در قلبهای شما داخل نشده است. خدعه و فریب مؤمنان، مسخره کردن، طمع، فساد، مسارعت در ارتباط با یهود و نصاری و کینه از نشانه‌های مهم افراد مریض القلب است. در حالی که منافقان کسانی هستند که می‌خواهند با تظاهر به اسلام به اهداف و منافع خود دست یابند و لذا خداوند به صورت مستقیم به پیامبر دستور جهاد با آنان را داده و جایگاه ابدی آنان را جهنم معرفی کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَاَبْسَ الْمَصِيرُ﴾ (تحریم: ۹)

ای پیامبر، با کافران و منافقان به جهاد پرداز و بر آنان سخت‌گیر، و جایگاهشان جهنم است و چه بد بازگشتگاهی است.

پی نوشت‌ها:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَإِنَّ الصِّدْقَ طُمَأْنِينَةٌ وَالْكَذِبَ رِيْبَةٌ؛ راست گویی مایه اطمینان و آرامش است و دروغ موجب تردید». (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۱۴/۷۱)
۲. شعراء: ۸۹؛ صافات: ۸۴.

۱. ابن جزی، محمد بن احمد، التسهیل لعلوم التنزیل، بیروت، شرکة دار الأرقم بن أبی الأرقم، اول، ۱۴۱۶ق.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الکتب العربی، اول، ۱۴۲۲ق.
۳. ابن درید، ابوبکر محمد بن الحسن، جمهره اللغه، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی جا، بی تا.
۵. ابن فارس، احمد بن زکریا، معجم مقایس اللغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، سوم، ۱۴۱۴ق.
۷. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۸. احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، تحقیق محمد عبدالله الدرویش، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ق.
۹. ازهری، ابومنصور محمد بن احمد، التهذیب اللغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۰. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، هفتم، ۱۳۹۱ش.
۱۲. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۲۰ق.
۱۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۱۸ق.
۱۴. تمیمی امدی، عبد الواحد بن محمد، غررالحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.

۱۵. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۱۸ق.

۱۶. ثعلبی، احمد بن محمد، الكشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۲۲ق.

۱۷. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، قم، مرکز نشر اسراء، پنجم، ۱۳۸۷ش.

۱۸. جوهری، ابو نصر اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، مصر، دار الکتب العربی، بی تا.

۱۹. حقی بروسوی، اسماعیل بن مصطفی، روح البیان، بیروت، دارالفکر، اول، بی تا.

۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، اول، ۱۴۱۲ق.

۲۱. زمخشری، محمود، الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دارالکتب العربی، سوم، ۱۴۰۷ق.

۲۲. سیدرضی، ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، مؤسسه انتشارات مشهور، اول، ۱۳۷۹ش.

۲۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر بین فنی الروایة و الدراية من علم التفسیر، دمشق، دار ابن کثیر، اول، ۱۴۱۴ق.

۲۴. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، دوم، ۱۳۶۵ش.

۲۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۴۱۷ق.

۲۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی، قم، جامعہ مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، پنجم، ۱۳۷۴ش.

۲۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، اردن، دار الکتب الثقافی، اول، ۲۰۰۸م.

۲۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، انتشارات فراهانی، اول، ۱۳۷۲ش.
۲۹. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار المعرفه، اول، ۱۴۱۲ق.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن (التبیان الجامع لعلوم القرآن)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۱. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ق.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، انتشارات هجرت، دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۳. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، بی جا، بی تا.
۳۴. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، اول، ۱۳۸۸ش.
۳۵. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، اول، ۱۳۶۴ش.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۳۷. کاشانی، ملا فتح الله، زبده التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی، اول، ۱۴۲۳ق.
۳۸. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۳۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۴۰. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار احیاء التراث، اول، ۱۴۲۳ق.